

## اوضاع سیاسی کهگیلویه در دوره های افشار و زند

دکتر سید مصطفی تقوی\*

### چکیده

با توجه به نقش و اهمیت ایلات و عشایر در تحولات تاریخی ایران در سده های گذشته، این مقاله به بررسی تاریخ تحولات منطقه کهگیلویه در دوره های حکومت سلسله های افشار و زند می پردازد. در این نوشته حوادث و برخوردهای میان ایلات این منطقه با یکدیگر، برخوردهای میان دولت های مرکزی و ایلات کهگیلویه و نقش این ایلات در برخی از نبردهای خارجی مورد بررسی قرار گرفته است.

**واژگان کلیدی:** ایل، عشایر، کهگیلویه، افشار، زند.

### مقدمه

کشور ایران به لحاظ جمعیت و جغرافیا، دارای تنوع و چند گونگی است. اقوام مختلفی با ویژگیهای فرهنگی و مذهبی متفاوت، در مناطق جغرافیایی متفاوت در مجموع واحد سیاسی بزرگ و پهناوری به نام ایران را تشکیل داده اند و همه با هم در تکوین تاریخ کشور نقش ایفا کرده اند. بررسی تاریخ تحولات سیاسی چنین کشوری بدون بررسی تاریخ تحولات اقوام و مناطق تشکیل دهنده آن کامل نخواهد بود. چون هر قوم و منطقه ای اگر چه در روند تحولات کلی خود با تحولات عمومی کشور مشترک است، اما تاریخ ویژه خود را داشته و حوادث و

\* عضو هیئت علمی پژوهشگاه و فرهنگ و اندیشه اسلامی

تحولاتی را نیز دیده است که گاه بر تحولات کلی کشور تاثیر نهاده و گاه از آن تاثیر پذیرفته است، بنابراین رابطه ای تعاملی میان تاریخ ملی کشور و تاریخ مناطق تشکیل دهنده آن وجود دارد و درک درست هر یک بدون دیگری میسر نیست. از این رو برای تکمیل تحولات سیاسی ایران توجه به تاریخ اختصاص مناطق مختلف کشور ضرورتی اجتناب ناپذیر است و به همین علت تک نگاریهای محلی از اهمیت خاصی برخوردارند.

استان کهگیلویه و بویر احمد کنونی که در تاریخ با عناوینی چون رم جیلویه، زم جیلویه، جبال جیلویه و کوهگیلویه شناخته شده است، هر چند بخش کوچکی از سرزمین پهناور ماست، اما گذشته ای پر ماجرا و تاریخی پر حادثه دارد و در تکوین تاریخ ملی کشور نقش داشته است. بنابراین بررسی تاریخ تحولات سیاسی آن افزون بر اینکه کوششی است برای شناساندن یکی از مناطق کشور گامی در جهت تکمیل تاریخ تحولات سیاسی ایران است.

### دوره افشار

اگر چه در اواخر دوره صفوی یعنی دوره سلطنت شاه طهماسب دوم و شاه عباس سوم، نادر مهمترین نقش را در اداره کشور و تنظیم امور ولایات داشت، اما از سال ۱۱۴۸ رسماً به سلطنت رسید. در سال ۱۱۴۹ هنوز چند ماهی از سلطنت نادر نگذشته بود که علیمراد خان از سران چهار لنگ بختیاری با بهره گیری از علاقه مردم به خاندان صفوی آنها را بر ضد شاه تحریک کرد و سر به شورش برداشت. نیروهای کهگیلویه از جمله نیروهایی بودند که نادرشاه را در مهار کردن شورش علیمراد خان یاری دادند و نقش موثری در این کار داشتند (استر آبادی ۱۳۴۱: ۲۸۱) البته در سال ۱۱۵۰ کهگیلویه خود دچار شورش و نا آرامی شد و محمد تقی خان بیگلر بیگی فارس مأمور برقراری آرامش در این منطقه گردید. (قدوسی، ۱۳۳۹: ۳۵۴ و ۱۲۴) اما سپاه کهگیلویه در لشکر کشی ایران به مسقط و عمان نیز حضور داشت، زیرا در سال ۱۱۵۱ (نویسنده فارسنامه ناصری این واقعه را در ذیل حوادث سال ۱۱۵۲ ذکر کرده است) که سپاه فارس، کرمان و کهگیلویه عازم تسخیر مسقط و بحر عمان بودند. نادرشاه آنان را مأمور کرد که برای سرکوبی خدایارخان در سند هندوستان، به سپاه او ملحق شوند (حسینی فسائی، ج ۱، ۱۳۶۷: ۵۵۱) خدایار خان زمیندار سند بود و با آن که پس از تصرف هندوستان، سند نیز جزو مملکت ایران محسوب می شد، خدایار خان از اطاعت نادرشاه سر باز می زد. از این رو

نادرشاه برای سرکوبی او دستور داد تا «محمد تقی خان بیگلر بیگی فارس با قشون فارس و کرمان و کهگیلویه و بنادر و حکام مابین که مأمور سفر مسقط بودند، از راه خشکی و توپخانه و زواید قشون با غرابات و کشتیهای دیوانی از راه دریا وارد سند و تحتاً (تحتاً) شوند» (استرآبادی، پیشین: ۳۳۹-۳۴۲) نادرشاه به یاری این سپاه سرانجام خدایار خان را در سند شکست داد و وادار به تسلیم کرد. در سال ۱۱۵۲ نادرشاه، حاجی علیمراد خان را به بیگلر بیگی کهگیلویه منصوب کرد و در ۱۱۵۴ محمد تقی خان شیرازی به کوناد مدیر شرکت هند خاوری هلند (واک) اطلاع داد که نادرشاه مرا به مقام بیگلر بیگی و صاحب اختیاری فارس، گرمسیرات، لار، کلیه بنادر و جزایر، جلفار، بحرین، کجمران، کهگیلویه، نوات، رودبار، جیرفت و جز آن برگماشته است. (فلور، ۱۳۶۸: ۲۱۰-۱۱۸) بنا به روایت مؤلف عالم آرای نادری در سالهای آخر سلطنت نادرشاه، شاهقلی خان حاکم کهگیلویه بود. شاهقلی خان و نیروهای کهگیلویه هم در حمله سپاه شانزده هزار نفری ایران به مسقط و هم در سرکوب شورش قلیچ خان حاکم لار حضور فعال داشتند. (مروی، ۱۳۶۱: ج ۳: ۵-۱۱۷۳) ایل نویی، که در اواخر دوره صفویه و دوره افشاریه و زندیه، دوران عظمت خود را طی می کرد، در این مقطع تاریخی، یکی از ایلات مهم و شاید مهمترین ایل کهگیلویه محسوب می شد. ریاست این ایل در دوره نادرشاه با کاظم خان لر بود. آگاهان محلی، سردودمان کلانتران نویی را همین کاظم خان می دانند. در دوره نادر، ایل نویی به ریاست کاظم خان بر بخش وسیعی از منطقه کهگیلویه مسلط بود. این بیت محلی گویای این واقعیت است.

ایل نشمین گچی، ایل کاظم لر نهاش و دامور کلو، دینداز ومله گل

یعنی ایل کاظم لر، ایل بزرگ و باشکوهی است که جلو آن در منطقه «دامور» و دنباله آن در منطقه «مله گل» است. کاظم خان با این چنین قدرت محلی از هواداران نادرشاه افشار بود و در جنگهای نادر با شورشیان داخلی و یا ممالک بیگانه به همراه افراد ایل خود شرکت می کرد. نیروهای کهگیلویه در نبردهای نادرشاه با دولت عثمانی، نیز او را یاری دادند؛ شیخ محمد هاشم خان بابویی، پدر مسیح خان و جد هیبت الله خان باشتی که در حوادث دوره زندیه درباره او سخن خواهیم گفت، قبلاً در مقابل نادر از محمد خان بلوچ حمایت کرده و در جنگ «سرآب سیاه» شخصاً ضربه شمشیری بر نادر وارد آورده بود. وی پس از شکست محمد خان

بلوچ متواری شد. هنگامی که نادر عازم جنگ با عثمانی بود، حاکم وقت کهگیلویه به شیخ محمد هاشم پیشنهاد کرد که نادر را در آن جنگ یاری دهد تا بدین وسیله مورد عفو قرار گیرد. شیخ و سایر نیروهای کهگیلویه در جنگ با عثمانی شرکت کردند و شجاعت بسیاری از خود نشان دادند به گونه ای که در عقب راندن نیروهای عثمانی نقش چشمگیری داشتند. این موضوع توجه نادر را جلب کرد. پس از پایان جنگ نادر به میرزا مهدی خان استر آبادی می گوید: سواران لر کهگیلویه و بختیاری پیکار دلیرانه ای کردند. خصوصاً قزل سواری در میان آنها بود که خیلی شجاعت و دلیری کرد، او را شناسایی کنید تا به او خلعت بدهم. میرزا مهدی از حاکم کهگیلویه تحقیق می کند. حاکم سابقه شیخ محمد هاشم را در مورد شمشیر زن به نادر بیان می کند و می گوید فرد مورد نظر همین شیخ محمد هاشم است و بیم آن می رود که نادر در صورت شناسایی او نه تنها وی را مورد عنایت قرار ندهد بلکه جاننش را بگیرد. میرزا مهدی خان فرصت را برای درخواست عفو مناسب می شمارد و به حضور نادر می رسد و به توصیف رزم ایرانیان و خصوصاً مردانگی عشایر کهگیلویه و بختیاری و نهایتاً شکست عثمانیان می پردازد. نادر شاه ضمن تأیید توصیفات میرزا مهدی، ماجرای قزل سوار را تعریف و از او تمجید می کند و مجدداً خواهان شناسایی او می شود. میرزا از شاه زینهار می خواهد و می گوید که او لری است که زمانی مرتکب خطایی شده است. نادر شاه می گوید این مرد مستحق عفو است و میرزا مهدی خان می گوید که قزل سوار، شیخ محمد هاشم باشتی است که نسبت به قبله عالم مرتکب گناه شده و با شرکت خود در رزم و دفاع از مملکت جبران گناه کرده است، نادر می گوید او را بخشیدم، به او خلعت بدهید. (مجیدی، ۱۳۷۱: ۷-۳۵۶) محمد خان گرشاسبی در دوره نادرشاه، کلانتری ایل دشمن زیاری را بر عهده داشت. وی یکی از سرداران نادرشاه محسوب می شد و در جنگهای داخلی و خارجی نادر را یاری می کرد. مقر کلانتری او در دهدشت بود و به دستور نادر به ایلخانی ایلهای چهار بنیچه کهگیلویه نیز منصوب شده بود. (صفی نژاد، بی تا: ۳-۱۷۲) چون این ایل در دوره نادرشاه دستخوش تحولاتی گردید، مناسبت دارد که در اینجا سابقه تاریخی و تحولات سیاسی آن را به اجمال بررسی کنیم.

دشمن زیاریها خود را از آل بویه می دانند. آل بویه شیعی مذهب و آل زیار سنی مذهب بودند. یکی از سران آل بویه با توجه به خصومتی که نسبت به زیاریان داشت، نام یکی از

فرزندان خود را «دشمن زیار» نهاد تا دشمنی با آل زیار فراموش نگردد. دشمن زیار دو زن داشت؛ از یکی سه پسر به نامهای «گرشاسب» و «الیاس» و «گشتاسب» داشت و از دیگری دو پسر به نامهای «باور» و «دینار». فرزندان گشتاسب سرپرستی سایر برادران را به عهده گرفتند و برادران هم تابعیت آنها را پذیرفتند. بدین گونه در آغاز گشتاسبی ها کلاتری دشمن زیاری را بر عهده داشتند. گشتاسبی ها در دوره صفویه به دلیل اعتقاد به مذهب شیعه از وفادارترین حامیان این سلسله بودند و سلاطین صفوی نیز آنان را حمایت می کردند. اما هنگامی که نادرشاه به قدرت رسید، گشتاسبی ها را به فارس کوچاند (دشمن زیاریهای فارس از نسل آنها هستند) در جریان این کوچ برخی از گشتاسبی ها در منطقه چرام «قلعه کر» و برخی دیگر در منطقه خیر آباد «قریه گراب» ساکن شدند. علل این برخورد نادرشاه با گشتاسبی ها و کوچاندن آنها به منطقه فارس روشن نیست. احتمال دارد پیوند نزدیک گشتاسبی ها با سلسله صفوی و در نتیجه بی اعتمادی نادر به آنها یکی از دلایل این امر باشد، نادرشاه تا هنگام مرگ به شاخه گرشاسب ایل دشمن زیار عنایت می کرد و به تقویت آن می پرداخت. نزدیکی محمد خان گرشاسبی به نادرشاه و انتصاب او به ضابطی چهاربنیجه کهگیلویه مؤید این امر است. به هر حال کوچاندن گشتاسبی ها به منطقه فارس و چرخش قدرت از گشتاسبی ها به گرشاسبی ها مهمترین تحولات سیاسی بودند که در این مقطع تاریخی در ایل دشمن زیاری به وقوع پیوست.

### دوره زند

پس از مرگ نادر شاه در سال ۱۱۶۰، کشمکش و نبرد میان مدعیان قدرت آغاز شد. سرانجام کریم خان زند در سال ۱۱۶۳ به سلطنت رسید و قسمت اعظم ایران دوره نادری را در قلمرو قدرت خویش قرار داد، اما آزادخان افغان، فتحلی خان افشار و محمد حسن خان قاجار در مقام مهمترین مدعیان قدرت و سلطنت تا سالها با کریم خان زند به نبرد پرداختند و در برخی موارد او را ناگزیر به عقب نشینی کردند. در طول این مبارزات، کریم خان زند بیش از پیش به موقعیت ژئوپولیتیک و اهمیت استراتژیکی منطقه کهگیلویه پی برد و این منطقه را جناح چپ استراتژیک سرزمین زندیه و رمز حیاتی راههای ارتباطی خوزستان و راه پنهانی بی حفاظ دامنه های شرقی زاگرس و ایلات بختیاری و کردستان و لرستان قبلی به حساب می آورد. بدین گونه تسلط بر این سرزمین مهم، هدف مهم سیاسی نظامی کریم خان زند قرار گرفت و وی

مترصد بود تا در اولین فرصت مناسب به این هدف خود دست یابد. با توجه به درگیریه‌های کریم خان با آزادخان و محمد حسن خان در ارومیه که بشدت درگیر جنگ با همدیگر شدند، کریم خان فرصت را برای پرداختن به امور کهگیلویه مناسب دید. از این رو در بهار ۱۱۷۰، سپاه زند ابتدا به خوزستان رفت و طایفه بنی کعب و رئیس آنها شیخ عثمان را تسلیم کرد و پس از آن سرعت جبهه دوم لشکر کشی را با هجوم به سوی بهبهان گشود. کلاتری بهبهان در این تاریخ در دست میرزا علیرضا خان طباطبایی بود که پس از میرزا قوام الدین به این سمت منصوب شده بود. میرزا علیرضا خان گرایش به خاندان افشار داشت و از اوامر کریم خان اطاعت نمی کرد. علاوه بر این بهبهان در این ایام مرکز طوایف لر و کوه نشینان کهگیلویه محسوب می شد که بعد از مرگ نادرشاه همواره حکومت ها را به مبارزه می طلبیدند. بالاخره سپاه زند بهبهان را محاصره کرد. کریم خان پس از محاصره شهر قاصدی را با یک اسب پیشکشی و وعده خوش رفتاری و تأمین جان نزد آنان فرستاد و آمادگی خود را برای مذاکره اعلام داشت. فرمانده نیروهای لر که ظاهراً تهمتن خان نام داشت، پیشنهاد خان زند را به صورت موهنی رد کرد و اسب پیشکش او و حتی به روایتی قاصد وی را روغن مالید و آتش زد. کریم خان بر شدت حملات خود افزود. اما پس از چند ماه محاصره قادر به شکست لرها و تصرف شهر نشد. تا این که در زمستان ۱۱۷۰ یکی از سران نیروی بهبهان به نام رئیس علیرضا قنواتی که ظاهراً با میرزا علیرضا طباطبایی عداوت داشت، محرمانه با اردوی زند سازش کرد و شب هنگام کنترل قسمتی از حصار شهر را به نیروهای کریم خان واگذاشت و بدین گونه کریم خان بر شهر مسلط شد. میرزا علیرضا خان به شیراز تبعید شد و رئیس علیرضا قنواتی به پاس خدماتش لقب خانی دریافت کرد و به جای او منصوب شد. اما مورخان از سرنوشت لرها و نحوه برخورد کریم خان زند با آنان پس از تصرف شهر ذکری به میان نیاورده اند. کریم خان پس از تسلط بر کهگیلویه و بهبهان عازم شیراز شد تا طغیان نصیر خان لاری و محمد حسن خان قاجار را سرکوب کند، از این رو تا سال ۱۱۷۳ نتوانست به امور کهگیلویه بپردازد، اما در این سال کهگیلویه را به دو قسمت زیر کوه و پشت کوه تقسیم و قسمت زیر کوه (منظور کوه خائیز در شمال بهبهان است) را ضمیمه بهبهان کرد و رئیس علیرضا خان قنواتی همچنان به اداره آن می پرداخت. قسمت پشت کوه که قسمت عمده کهگیلویه و بویر احمد کنونی را در بر

می گرفت، به هیبت الله خان باوی فرزند مسیح خان باوی که از یاران قدیمی کریم خان زند بود و در فتح بهبهان کمک شایانی به سپاه زند کرد، سپرده شد. هیبت الله خان اگر چه نیروی بومی منطقه محسوب می شد اما جوان و کم تجربه بود و به تنهایی از عهده اداره منطقه کهگیلویه و تأمین امنیت آن بر نمی آمد. بدین سبب کریم خان، میرزا طاهر اصفهانی (بختیاری الاصل) را که مردی مسن و مجرب و آشنا به مسائل نظامی بود، به نیابت و مشاورت وی منصوب کرد، اما هیبت الله خان پس از مدتی به قتل رسید. قتل او را به دو گونه متفاوت روایت کرده اند. مؤلف تاریخ گیتی گشا و کریم خان زند این گونه روایت می کنند که سران طوایف کهگیلویه با زیرکی توانستند میان هیبت الله خان و میرزا طاهر اختلاف افکنند و دوستی آنها را به دشمنی تبدیل کنند. آنها به میرزا طاهر وعده دادند که در صورت قتل هیبت الله خان او را حمایت کنند و بدین ترتیب در یک مجلس میهمانی که هیبت الله خان در خانه میرزا طاهر با وی مشغول صحبت بود، برادر میرزا طاهر با تپانچه وی را به قتل رساند. ( موسوی نامی، ۱۳۱۷: ۹۵-۹۳) اما آگاهان محلی این حادثه را چنین نقل می کنند که هیبت الله خان در حالی که دهها سوار از باشت و بابویی و سرباز لک همراه خود داشت، به منطقه بهمنی سردسیر وارد شد و از ملاعلی شیر و یا ملاقیصر پسر او که از تیره نریمیسائی بود و ریاست بهمنی سردسیر را به عهده داشت، مالیات معوقه ایل بهمنی را مطالبه کرد. ملاعلی شیر یا ملاقیصر در جواب او گفت که طایفه او مردمی کوه نشین اند و دسترسی به آنان نیازمند فرصت مناسب و وقت بیشتری است. ولی خان بابویی عذر او را غیر موجه دانست و بدون توجه به علاقه و حساسیت افراد ایل بهمنی به رئیسشان، ملاقیصر و همراهان او را به زنجیر افکند و می خواست آنها را به رامهرمز اعزام دارد. افراد ایل بهمنی که نتوانستند این بی احترامی را نسبت به رئیس خود تحمل کنند، به هیبت الله خان و ماموران وی حمله کردند و آنان را به قتل رساندند. بدین گونه به نظر می رسد ایل بهمنی می خواست با زیرکی خاصی قتل هیبت الله خان را به میرزا طاهر نسبت دهد تا از شر کریم خان زند رهایی یابد.

پس از هیبت الله خان پسرش محمد تقی خان به کلانتری رسید. اما در سال ۱۱۷۴ صادق خان زند، برادر کریم خان زند به جای هیبت الله خان به حکومت کهگیلویه منصوب شد، به منظور تنبیه و مجازات ایل بهمنی به میان آن طایفه رفت و وعده ای را که متهم به تحریک قتل

هیبت الله خان بودند، دستگیر کرد و به صورت کوچ اجباری به شیراز اعزام داشت، که اکنون بازماندگان آنها در حسن آباد ترکمن، نواحی مرودشت و بیضا به نام طایفه بهمنی ساکن هستند. (مجیدی، پیشین: ۳۹۵) صادق خان همچنین ایل طیبی را به اتهام همدستی با ایل بهمنی و مشارکت در قتل هیبت الله خان سرکوب کرد و بخشی از طوایف این ایل (از جمله طایفه غندی) را اجباراً به منطقه فارس و میان ایلات قشقایی کوچاند. سرکوبی شدید ایل طیبی، مهاجرت اجباری بعضی از طوایف زیر مجموعه آن و همزمان با آن فشار برای اخذ مالیات، این ایل را در معرض بحرانی جدی و در آستانه نابودی قرار داد. به گونه ای که سران آن احساس کردند که ممکن است صادق خان آنها را زیر مجموعه ایل دیگری قرار دهد. از این رو برای حفظ هویت قومی و انسجام ایل خود تدبیری اندیشیدند و بدین منظور یکی از ریش سفیدان خود را به نام قنبر که از طایفه قنبری و به لنده ای مشهور بود، به ریاست خود برگزیدند تا به عنوان رئیس ایل با صادق خان به مذاکره بپردازد و بحران را حل کند. (مجیدی، پیشین: ۴۱۸-۴۱۹) بدین گونه ایل طیبی بحران مذکور را با تدبیر پشت سر گذاشت و انسجام ایلی خود را حفظ کرد و بتدریج قدرتمند شد. پس از قنبر پسرش رشید خان به کلانتری ایل رسید. رشید خان تا اواخر دوره زندیه بر این سمت باقی بود. اما در اواخر زندیه پسر او به نام ابول خان جانشین وی شد که در حوادث مربوط به اواخر دوره زندیه درباره او مطالبی خواهیم آورد. صادق خان پس از سرکوبی ایلهای بهمنی و طیبی در دهشت مستقر شد. در این تاریخ یکی از فرزندان محمد خان گرشاسبی به نام محمد زکی خان کلانتری ایل دشمن زیاری را به عهده داشت. وی فرد مقتدری بود و بر بخش وسیعی از منطقه کهگیلویه حکمرانی می کرد و تا سال ۱۱۷۴ نه تنها مالیاتی به حکومت زند نپرداخت بلکه به نام خود سکه ضرب کرد. کریم خان زند از این موضوع مطلع شد و سرکوبی و تسلیم محمد زکی خان را نیز جزو ماموریت صادق خان قرار داد. محمد زکی خان که قبلاً حاضر به پرداخت مالیات و اطاعت از خان زند نبود، با ورود صادق خان به دهشت راه مسالمت در پیش گرفت و از او استقبال کرد. صادق خان، محمد زکی خان را با خود به شیراز و به حضور کریم خان برد. خان زند علت ضرب سکه را از محمد زکی خان جویا شد. وی پاسخی قانع کننده و آشتی جویانه داد و اظهار داشت که چون به دلیل درگیری خان زند با افشاریها و سایر شورشگران و در نتیجه رکود وضع



اقتصادی و فقدان پول برای رواج معاملات مردم، زندگی مردم دچار معضل بوده، به منظور تسهیل داد و ستد مردم منطقه و رفع نیازمندیهای آنان اقدام به ضرب سکه کرده تا هم معضلات اقتصادی جامعه مرتفع شود و هم اینکه مسوول اصلی حکومت معلوم شود. به عبارت دیگر قصد هیچ گونه استقلال طلبی و تأسیس حکومت در مقابل حکومت زندیه را نداشته است. او برای اثبات ادعای خود شعری برای خان زند سرود و با زبان شعر حال خود را بدین گونه بیان نمود:

می کنم دیوانگی تا بر سرم غوغا شود      سکه بر زر می زنم تا صاحبم پیدا شود

کریم خان بیانات محمد زکی خان را صادقانه تشخیص داد و به او توجه و محبت کرد و مقرر داشت که ابلاغ والگیری بلاد شاپور را برای محمد زکی خان صادر کنند. بدین گونه محمد زکی خان توانست حمایت سلاطین زند را نسبت به شاخه گرشاسبی ایل دشمن زیاری جلب و قدرت را در خاندان خود تحکیم و ابقاء کند. خوانین گرشاسبی هم متقابلاً از اجرای خدمات لازم برای سلسله زندیه دریغ نداشتند و این وضع تا روی کار آمدن سلسله قاجاریه ادامه داشت. حدود چهار سال پس از حوادث فوق یعنی در سال ۱۱۷۸ کریم خان زند بار دیگر فرصت یافت تا به امور کهگیلویه توجه نماید و شورشهایی را که در این منطقه بر ضد او به وجود آمده بود، سرکوب کند. در بهار این سال کریم خان موفق شد که تمام رؤسای ایلات و حکام شهرها و متنفذان محلی را - به استثنای طوایف لر منطقه لیراوی - مطیع خویش کند. اما لیراویها در استحکامات جنگی نیرومندی بویژه در منطقه خیر آباد در برابر کریم خان به شدت مقاومت کردند. نیروهای کریم خان مجهز به توپخانه سنگین بودند. این نیروها از چهار جبهه مختلف به فرماندهی چهار نفر به نامهای نظر علی، زکی، علی محمد و بسطام خان زند به درهم کوییدن استحکامات لیراویها پرداختند. هر دو طرف صدمات سنگینی را متحمل شدند و سرانجام لیراویها شکست خوردند. اما نه آنها زینهار خواستند و نه کریم خان امان داد. هر کس را دستگیر می کردند به خیرآباد یعنی محل ستاد فرماندهی سپاه زند می بردند و سر از تنش جدا می کردند. چنان که روایت کرده اند یکهزار و یکصد سر بریده را به صورت مناره ای درآوردند و به نمایش گذاشتند. برخی از لرها به اسارت گرفته شده و در زمرة سپاه زند درآمدند و تعدادی از خانواده های آنان نیز به سرزمین فارس کوچانده شدند. کریم خان اگر چه طوایف متمرّد کهگیلویه را شدیداً سرکوب کرد، اما ظاهراً با سایر طوایف این منطقه ملایمت بیشتری نشان داد.

البته طوایف سادات در همه ادوار و نزد همه حکام احترام ویژه ای داشتند و به همین سبب سادات میر سالاری ناحیه بهمئی توانستند موافقت کریم خان را برای معافیت از مالیاتهایی که از زمان شاه سلطان حسین به بعد (یعنی بیش از چهل سال) نپرداخته بودند، جلب کنند. سرانجام کریم خان منطقه پشت کوه را به یکی از سرداران مورد اعتماد خود سپرده با اسرا و اموالی که به غنیمت گرفته بود از راه باشت و فهلیان و منطقه دشمن زیار ممسنی عازم شیراز شد. به هر حال برخورد خان زند با مردم کهگیلویه یکی از خونین‌ترین و خشن‌ترین برخوردها با آنان بود، به طوری که بنا به عقیده برخی از محققان، مشابه آن حتی در دوره نادرشاه مشاهده نگردیده است. (موسوی نامی، پیشین) پس از واقعه فوق تا سال ۱۲۰۰ برخورد مهمی میان سلسله زند و مردم کهگیلویه رخ نداد، اما در سال ۱۲۰۰ افرادی از طایفه کرای (طیبی)، جعفرخان قنواتی پسر رئیس علیرضا قنواتی را که حاکم بهبهان و کهگیلویه بود، به قتل رساندند. در این زمان ابول خان کلانتری ایل طیبی را به عهده داشت. در این که حاکم بهبهان و کهگیلویه را افراد طایفه کرای به قتل رسانده اند، تردیدی وجود ندارد. اما در مورد شخص قاتل و دخیل بودن یا نبودن ابول خان طیبی در قتل و همچنین انگیزه وی در صورت مشارکت در قتل روایت‌های مختلفی وجود دارد. برخی از محققان واقعه قتل حاکم را در زمان کریم خان زند دانسته اند، حال آن که کریم خان زند در ۱۳ صفر سال ۱۱۹۳ در گذشته و قتل حاکم کهگیلویه و بهبهان در سال ۱۲۰۰ یعنی ۷ سال پس از درگذشت وی اتفاق افتاده است. درست آن است که جعفر خان قنواتی در سال ۱۲۰۰ و در زمان حکومت جعفر خان زند به قتل رسید و همین امر سبب لشکر کشی جعفر خان زند در سال ۱۲۰۱ به کهگیلویه گردیده است.

پیش از این گفتیم که با حمله کریم خان زند به کهگیلویه و بهبهان، میرزا علیرضا طباطبایی به شیراز تبعید شد و رئیس علیرضا قنواتی ابلاغ خانی دریافت کرد و کلانتری بهبهان به او محول شد. علاوه بر این میان دو گروه ساکنان بهبهان موسوم به بهبهانی و قنواتی عداوت عمیقی وجود داشت. خوانین طیبی با خاندان طباطبایی بهبهانی پیوند و ارتباط داشتند و از حاکمیت قنواتی ها راضی نبودند. در دوره حکومت جعفر خان قنواتی، خوانین بهمئی از پرداخت مالیات به حاکم کهگیلویه و بهبهان خودداری کردند و حاکم آنان را یاغی تلقی کرد، زیرا ملاک اطاعت و یا سرپیچی از اطاعت، پرداخت مالیات بود. در این میان ابول خان طیبی برای آشتی دادن

حاکم و خوانین بهمئی به وساطت برخاست و حاکم به صورت ظاهر این وساطت را پذیرفت. از این رو ابول خان طیبی، ملا محمد علی فرزند ملا هیبت الله را که بزرگ طایفه کرایسی محسوب می شد، پیش خوانین بهمئی فرستاد و آنها را متقاعد کرد که همراه ملا محمد علی نزد حاکم بروند و آشتی کنند، خوانین بهمئی به احترام ابول خان خواهش او را پذیرفتند و عازم بهبهان شدند اما جعفر خان بر خلاف قول مساعدتی که به ابول خان داده بود خوانین بهمئی را زندانی کرد و به روایتی به قتل رساند. طبیعی است که این حادثه بر خان طیبی گران آمد و با توجه به سابقه دوستی ابول خان با خاندان میرزا علی رضا طباطبایی بهبهانی حاکم متوفی (یا مقتول) سابق و پسرش میرزا سلطان محمد خان که در آن زمان به شیراز تبعید شده بود، میان میرزا سلطان محمد خان و ابول خان روابطی برقرار و قول و قرارهایی گذاشته شد. سرانجام خان طیبی زمینه و طرح قتل جعفر خان قنواتی حاکم را فراهم ساخت و بدین منظور چهار نفر از طایفه کرایسی را در نظر گرفت. این افراد ماموریت داشتند و انمود کنند که نامه ای از ابول خان برای حاکم دارند و می خواهند به دارالحکومه بروند. هر چهار نفر مسلح بودند، دو نفر به تفنگ و دو نفر به سلاح کمری (تپانچه). دو نفر از آنان که به اصطلاح نامه ابول خان را در دست داشتند، به حضور جعفر خان رسیدند، اما جعفر خان با قرائتی به آنها مشکوک شد و به پسر بچه ای که در کنارش نشسته بود گفت برود فراشان را خبر کند و بگوید که آن دو نفر قصد قتلش را دارند. پسر بچه با شتاب از دارالحکومه خارج می شود که چشمش به دو نفر تفنگچی دیگر می خورد که بیرون از دارالحکومه ایستاده بودند و در واقع دو نفر رفیق خود را که در حضور جعفر خان بودند پشتیبانی می کردند. پسر بچه با لهجه بهبهانی می گوید که لرها می خواهند دارالحکومه را بکشند. آن دو نفر متوجه می شوند که حاکم از نقشه مطلع شده است. پسر بچه را می گیرند تا به دیگران اطلاع ندهد و به دو رفیق خود که در حضور حاکم بودند اطلاع می دهند که فوراً نقشه را اجرا کند. آنها هم با شلیک دو تپانچه جعفر خان را می کشند و همگی فرار می کنند. با قتل جعفر خان قنواتی، میرزا سلطان محمد به کمک سایر طوایف السوار کهگیلویه به حکومت می رسد و بار دیگر حکومت به خاندان طباطبایی بهبهان منتقل می شود. این چرخش قدرت در تقویت ایل طیبی در منطقه و در مجموع در مناسبات میان ایلات کهگیلویه تأثیر مهمی داشت و در نوع خود واقعه مهمی به حساب می آمد.

این نکته را نباید از نظر دور داشت که ملا محمد علی کرایبی که رابط بین ابول خان، خوانین بهمنی و جعفر خان قنواتی بود و در حضور او جعفر خان به خوانین بهمنی اهانت کرده و یا به روایتی آنها را به قتل رسانده بود، در واقعه قتل جعفر خان نقش مهمی داشته است. برخی از محققان معتقدند که ملا محمد علی در همان لحظه ای که شاهد خلف وعده جعفر خان و قتل خوانین بهمنی بوده شخصاً جعفر خان را به قتل رسانده است. (صفی نژاد، پیشین: ۶۹۶) اما شاید این روایت درست تر باشد که ملا محمد علی بعد از واقعه حبس یا قتل خوانین بهمنی، خود را به ابول خان رسانده و موضوع را به او اطلاع داده و در این مرحله نقشه قتل جعفر خان را طراحی کرده است. به احتمال زیاد برخی از چهار نفری که مأمور قتل جعفر خان شدند از بستگان نزدیک ملا محمد علی بودند و یا حتی ملا محمد علی خود یکی از چهار نفر مزبور بوده و شخصاً عملیات را هدایت و اجرا کرده است. شواهدی نیز این امر را تأیید می کنند: یکی مشکوک شدن جعفر خان که به اصطلاح پیکهای ابول خان به حضورش رسیدند زیرا جعفر خان با توجه به سوابق امر و ارتباط آن با این که چند ماه پس از این حادثه، در سال ۱۲۰۱ که جعفر خان زند به کهگیلویه لشکر کشید و به اصطلاح طغیانگران کهگیلویه را سرکوب کرد، ضمن غارت طایفه کرایبی، ملا محمد علی و چند تفنگچی دیگر را به اتهام قتل جعفر خان قنواتی دستگیر و اعدام کرد. (موسوی نامی، پیشین: ۳۰۰-۲۹۸)

حکومت زندیه بتدریج ضعیف می شد و پس از لشکر کشی جعفر خان زند برخورد مهم دیگری میان این حکومت و مردم کهگیلویه رخ نداد. ولی از سالهای ۱۲۰۴ به بعد که میان لطفعلی خان آخرین شاه زند و آقا محمد خان قاجار نبرد قدرت در جریان بود، نیروهای ایل بویر احمد به فرماندهی کی ملک و فرزندانش (کی هادی، کی شاهین و کی عبدالخلیل) و محمد علی خان برائی از شاه زند حمایت می کردند. در این میان ظاهراً میان بویر احمدیها به رهبری قاید ملک و ممسنی ها به رهبری میرخان عالیوند که هر دو از لطفعلی خان زند حمایت می کردند، اختلاف افتاد و منجر به درگیری آنان شد. در نتیجه بویر احمدیها به اصطلاح محلی «قهر» کردند و به محل خود بازگشتند. آنان اگر چه صحنه را ترک کردند بر ضد شاه زند دست به عملیات نظامی نزدند. اما مدتی پس از این واقعه هنگامی که اردوی طرفدار لطفعلی خان زند در «تل خسرو»؟ مستقر شده بود و اردوی قاجار در پشت کوه دنا قرار داشت. کی ملک یکی از

افراد خود را به اردوی قاجار فرستاد تا به اصطلاح سروگوشی آب دهد و اطلاعات لازم را از وضعیت نظامی و رزمی قاجار کسب کند و گزارش دهد. فرد مذکور که آقا قاسم نام داشت، در راه خود به دسته ای برخورد که با تحفه ها و هدایایی به اردوی قاجار می رفتند. این دسته افراد محمد علی خان برای بودند. آقا قاسم همین که از مقصود آنان آگاه شد با زیرکی خاصی وانمود کرد که او فرماندهان قاجار را می شناسد و آنها را راهنمایی و معرفی خواهد کرد و هنگامی که به اردو رسیدند، آقا قاسم خود را سخگوی تمام گروه و نماینده ملک معرفی و هدایا را به نام کی ملک تقدیم کرد. سران اردوی قاجار با آقا قاسم با احترام رفتار کردند و دستخطی به او دادند. همین اتفاق ساده ظاهراً تبعات سیاسی مهمی را برای ایل بویر احمد در پی داشت، زیرا سران بویر احمدیها همین که آثار شکست را در سپاه زند مشاهده کردند و آینده آنان را تاریک دیدند، در اولین فرصت در شیراز به حضور خانباخان (فتحعلی شاه بعدی) که در این موقع ولیعهد و والی فارس بود، رسیدند و همبستگی خود را با توجه به دستخط فوق الذکر اعلام کردند. خانباخان متقابلاً محمد علی خان برای را در کلانتری خود ابقا کرد و کلانتری بویر احمد را به هادی خان پسر ملک داد. (کیاوند، ۱۳۶۸: ۶۶)

بدین گونه رابطه حسنه خاندان قاجار با بویر احمدیها که در این تاریخ، نسبت به ایل بزرگ و گسترده نویی، قدرت و اهمیت چندانی نداشت، آغاز شد. از این تاریخ است که این ایل بتدریج گسترش می یابد و در دهه های بعد به بزرگترین و قدرتمندترین ایل منطقه کهگیلویه تبدیل می شود. اما از موضع گیری سایر ایلهای کهگیلویه از قبیل نویی، طیبی، بهمنی، دشمن زیاری، بابویی و چرام که اکثریت قاطع جمعیت کهگیلویه را در این تاریخ تشکیل می دادند، در قبال تحولات سیاسی کشور و نبرد قدرت میان زندیان و قاجاریان، اطلاع دقیقی در دست نیست. روایتهای مورخان در این باره از نوعی بی طرفی ایلات کهگیلویه در قبال زندیان و قاجاریان حکایت می کند. مؤلف فارسنامه ناصری در این باره می نویسد: و در سیم ماه رمضان همین سال (۱۲۰۴) {آقا محمد خان} برای تسخیر مملکت فارس از دارالسلطنه طهران عزیمت فرموده، در چمن گندمان نزول اجلال نمود و علی قلی خان برادر خود و محمد قلی خان پسر عموی خود را روانه کوه گیلویه داشت و چون اهالی آن نواحی و میرزا سلطان محمد خان والی بهبهان از سوء سلوک زندیه رنجیده خاطر بودند، سر در چنبر اطاعت در آورده، پیشکش داده، منتظر

رجوع خدمت شدند. (فسایی، پیشین، ج ۱: ۶۴۳) و مؤلف تاریخ منتظم ناصری در همین مورد ذیل حوادث سال ۱۲۰۴ پس از بیان استقرار نیروهای آقا محمد خان در چمن گندمان می نویسد: و نواب علی قلی خان با محمد قلی خان قاجار قوانلو و هفت هزار نفر از قشون ظفر نمودن مأمور و روانه تسخیر کهگیلویه شدند. اهل آن حدود از در اطاعت و تمکین در آمده، خود را در سلک رعایا منسلک داشتند و علیقلی خان با منال دیوانی به اردوی سلطان معاودت نمود. (اعتماد السلطنه، ۱۳۶۷: ج ۱: ۱۴۱۰)

بیان مؤلف فارسنامه از نوعی بی طرفی مردم کهگیلویه در نبرد قدرت میان زندیان و قاجاریان حکایت می کند، که البته به دلیل رنجیدگی از زندیان آمادگی و زمینه همکاری با قاجاریان را داشتند. ولی از بیان مؤلف تاریخ منتظم ناصری این گونه استنباط می شود که مردم کهگیلویه چندان مایل به پیوستن به قاجاریان نبودند و همین امر سبب شد که لشکری مرکب از هفت هزار نفر برای تمکین آنها گسیل شود.

در سالهای آخر دوره زندیه، محمد تقی خان کلانتر ایل بابویی، اسدالله خان کلانتر ایل دشمن زیاری، ابول خان کلانتر ایل طیبی، محمد حسین خان کلانتر ایل چرام احتمالاً ملاقیصر کلانتر ایل بهمئی، زمان خان کلانتر ایل نوبی هادی خان کلانتر ایل بویر احمد بودند.

در سالهای پایانی دوره زندیه، هادی خان بویر احمدی توانست سازمان ایلی کوهمره را که در بخش اعظم منطقه بویر احمد گرمسیر کنونی سکونت داشتند، متلاشی و متفرق کند. وی مرکز خان نشین ایلات کوهمره ای را که در قریه «نامو» (حدود بیست کیلومتری شمال شرقی دو گنبدان) واقع بود منهدم کرد و مرکز کلانتری خود را قلعه «آرو» قرار داد. همچنین در همین سالها محمد علی خان برای با حاکم فارس (احتمالاً حاج ابراهیم خان کلانتر) اختلاف پیدا کرد. هادی خان به تحریک حاکم فارس و با مساعدت او با برای ها جنگید و آنها را شکست داد. ظاهراً پس از این واقعه بود که حاکم فارس لقب خانی را به «کی هادی» اعطا کرد و از این به بعد کی هادی، هادی خان شد. ظاهراً این اولین عنوان خانی رسمی در بویر احمد بوده است. پس از این پیروزی هادی خان قلمرو بویر برای ها را که در منطقه بویر احمد سفلی شرقی کنونی قرار داشت به قلمرو خود منضم و آن ایل را خراجگزار خود کرد. پیروزی بربرایها موجب گرایش طوایف مستقل کوچکتر به هادی خان شد و بدین ترتیب قدرت او گسترش

یافت. در نتیجه هادی خان به دلیل گسترش قلمرو قدرت و نیز به دلیل روابط حسنه با حکومت فارس به ضابطی چهار بنیچه کهگیلویه منصوب شد و این امر خود یکی دیگر از عوامل گسترش قدرت و شهرت بویر احمد گردید. سرانجام هادی خان در جنگی که در سال ۱۲۰۸ میان ایل طیبی و ایل بویر احمد رخ داد، کشته شد و در ده «شیخ حسین» چرام مدفون گردید. پس از هادی خان برادرش شاهین خان کلانتری ایل بویر احمد را بر عهده گرفت. (صفی نژاد، پیشین: ۲۱۵)

مؤلف تاریخ منتظم ناصری ذیل حوادث سال ۱۲۰۸ می نویسد که علی قلی خان بار دیگر مامور نظم کوه گیلویه شد. (اعتمادالسلطنه، پیشین: ۱۴۲۴) این امر احتمالاً با جنگ سال ۱۲۰۸ ارتباط داشته است.

مردم کهگیلویه در دوره زندیه نه تنها در عرصه های سیاسی - نظامی بلکه همانند گذشته در سایر عرصه ها شایستگی خود را ابراز داشتند و در سال ۱۱۷۸ و ۱۱۷۹ که کریم خان زند تصمیم گرفت، ارگ سلطنتی خود را بسازد، از معماران، صنعتگران و هنرمندان کهگیلویه نیز استفاده کرد. (موسوی نامی، پیشین: ۱۵۶) همچنین در سال ۱۱۷۷ که سپاه زند در تعقیب شیخ سلیمان کعبی بود، مردم کهگیلویه در تأمین نیازهای مالی و نظامی و تدارکات پشت جبهه آن، بیشترین نقش را داشتند به گونه ای که مؤلف تاریخ گیتی گشا در این باره می نویسد:

غله و برنج و روغن و گوسفند و سایر مأكولات از الکای فرس و کوه گیلویه و خوزستان حمل و نقل به اردوی کیوا بوواصل سیورسات چیان گردیده، هر روز در میان لشکر فیروزی اثر سویت می شد و هیچ گونه نیازی به سیورت سات متسلم بصره نبود. (موسوی نامی، پیشین: ۱۳۳)

سرانجام پس از پشت سر گذاشتن مجموعه تحولات سیاسی - نظامی و اقتصادی که در صفحات پیشین ذکر شد و تحمل مسائل و مشکلات آن منطقه و مردم کهگیلویه، دوره زندیه را سپری کردند و وارد دوره قاجاریه شدند.

### نتیجه

در برخی از نوشته ها و تحلیلهایی که در صد سال اخیر به ویژه در دوره حاکمیت سلسله پهلوی درباره عشایر ایران و نقش آنها در کشور به رشته تحریر در می آمد، سیمایی که از عشایر

ترسیم می شد آنها را جوامعی وانمود می کردند که گویا فقط در لاک زندگی عشیره ای خود فروخته بودند، هیچ درکی از هویت ملی نداشتند و هیچ گونه تعهدی نسبت به سرنوشت کشور احساس نمی کردند و تنها تعاملشان با دولت مرکزی طغیان و سرکشی از سوی عشایر و سرکوبی از ناحیه دولت مرکزی بود. در این نوشته با مطالعه موردی بخشی از عشایر در یک مقطع تاریخی، به خوبی روشن می شود که ساختار زندگی عشایری اگر چه ویژگیها و مقتضیات خاص خود را داشت، اما آن ویژگیها و مقتضیات هیچگاه مانع از تعامل مناسب را قوام ایرانی با دولت مرکزی و احساس تعهد و مسوولیت آنان نسبت به سرنوشت وطن نبوده است.

### یادداشتها:

- ۱- هم اکنون در ایل دشمن زیاری، طایفه سلطانعلی فرزندان باور و طوایف قلندری و بویری از فرزندان دینار محسوب می شوند.
- ۲- مطالب مربوط به سابقه تاریخی ایل دشمن زیاری را آقای حاج اسفندیار جمشیدی که از کلانتران ایل مذکور و از بزرگان و آگاهان منطقه کهگیلویه هستند، در اختیار نگارنده قرار دادند.
- ۳- واژه «باوی» گویش محلی «بابویی» است.
- ۴- در فارسنامه ناصری واقعه قتل هیبت الله خان در زمان ملاقیصر ذکر شده، ولی آگاهان محلی آن را در زمان ملا علی شیر پدر ملاقیصر می دانند. احتمال بیشتر دارد که واقعه مذکور در زمان حیات هر دو نفر یعنی ملاعلی شیر و ملاقیصر رخ داده باشد.
- ۵- مجیدی درباره برخورد محمد زکی خان با صادق خان می گوید که صادق خان برای اخذ مالیات مأمورانی نزد محمد زکی خان برای صادق خان پیغام داد که: «کریم خان، خان لری است و من [هم] خان لری. اگر او صاحب قدرت و دستگاه است، من نیز دارم. او سکه به نام خود زد، من هم سکه خواهم زد و به هر صورت کمتر از او نیستم و مالیات نمی دهم» با دریافت این پیام صادق خان قلعه راک راکه محمد زکی خان در آن مستقر شده بود، به توپ بست و سرانجام او را دستگیر و به شیراز اعزام و زندانی کرد. محمد زکی خان پس از مدتی توبه و شعر فوق را به خان زند تقدیم و مورد عفو قرار گرفت و آزاد شد (مجیدی، همان کتاب: ۳۷۶)
- ۶- با استفاده از مکتوب ارسالی حاج اسفندیار جمشیدی برای نگارنده.



۷- روایت فوق از قتل جعفر خان، ترکیب نسبتاً معقولی است از مجموع روایت‌هایی که در این مورد در منابع ذکر شده است، حقیقت قضیه را الله يعلم. برای کسب اطلاع بیشتر، ر.ک. : مجیدی همان کتاب، ص ۲۳۳ تا ۲۳۵، صفی نژاد، همان کتاب، ص ۶۹۴ تا ۶۹۷.

۸- فرستادن چنین هدایایی در چنین شرایطی تدبیر و آینده نگری سیاسی تلقی می شد. بدین معنی که اگر بعداً سپاه مورد نظر پیروز و بر منطقه مسلط می شد، بدین طریق از اقدامات سرکوبگرانه و غارتگریهای آن پیشگیری شده بود و طایفه هدیه دهنده نوعی مصونیت کسب کرده بودند.

۹- ماجرای فریب خوردن نمایندگان محمد علی خان برایی به صورت ضرب المثل محلی درآمده است بدین مضمون که: فاصدهای محمد علی خان هنگامی که رفتند می دانستند برای چه مقصودی رفتند اما وقتی برگشتند نمی دانستند چه نتیجه ای عایدشان شد.

۱۰- مجیدی در کتاب خود می نویسد که در سال ۱۱۷۴ ملاقیصر کلانتر ایل بهمنی بود و پس از وی خلیل خان کلانتر این ایل شد. از سوی دیگر میرزا فتاح خان گرمودی که در سال ۱۲۶۰ مامور جمع اوری مالیات کهگیلویه شد، از خلیل خان بهمنی در مقام کلانتر این ایل نام برد. بنابراین اگر چه سال وفات ملاقیصر و آغاز خانی خلیل خان معلوم نیست، اما بعید به نظر می رسد که خلیل خان از اواخر قرن ۱۲ تا سال ۱۲۶۰ خانی کرده باشد. چون خبر میرزا فتاح خان واقعیت دارد، پس احتمالاً باید در این مورد که خانی خلیل خان بلافاصله پس از ملاقیصر شروع شده باشد تأمل بیشتری کرد و یا شاید دو خلیل خان وجود داشته و خلیل خان زمان گرمودی غیر از خلیل خان جانشین ملاقیصر بوده است.

۱۱- چهار بنیجه شامل ایل بویر احمد، نوبی، دشمن زیاری و چر است. صفی نژاد در ص ۲۱۵ کتاب عشایر مرکزی ایران، به اشتباه چهار بنیجه را شامل چهار ایل بویر احمد، دشمن زیاری، طیبی و بهمنی ذکر کرده است، حال آنکه دو ایل طیبی و بهمنی جزو لیرای محسوب می شوند.

## منابع

- ۱- استر آبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۴۱) **جهانگشای نادری**. به اهتمام سید عبدالله انوار. تهران: انجمن آثار ملی.
- ۲- اعتماد السلطنه، محمد حسن خان (۱۳۶۷) **تاریخ منتظم ناصری**. به تصحیح دکتر محمد اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- ۳- باور، محمود (۱۳۲۴) **کوه گیلویه و ایلات آن**. بی جا.
- ۴- پری، جان (۱۳۶۸) **کریم خان زند**. ترجمه محمد علی سالکی. تهران: نشر نو.
- ۵- حسینی فسایی، میرزا حسن (۱۳۶۷) **فارسنامه ناصری**. به تصحیح و تحشیه منصور رستگار فسایی. تهران: امیر کبیر.
- ۶- صفی نژاد، جواد (بی تا) **عشایر مرکزی ایران**. تهران: امیر کبیر.
- ۷- فلور، ویلم (۱۳۶۸) **حکومت نادرشاه**. ترجمه ابوالقاسم سری. تهران: توسن.
- ۸- قدوسی، محمد حسین (۱۳۳۹) **نادر نامه**. مشهد: انجمن آثار ملی خراسان.
- ۹- کیاوند، عزیز (۱۳۶۸) **حکومت سیاست و عشایر**. تهران: انتشارات عشایری.
- ۱۰- مروی، میرزا محمد کاظم (۱۳۶۱) **عالم آرای نادری**. به تصحیح محمد امین ریاحی. تهران: زوار.
- ۱۱- مجیدی، نور محمد (۱۳۷۱) **تاریخ و جغرافیای کهگیلویه**. تهران: علمی.
- ۱۲- موسوی نامی، میرزا محمد صادق (۱۳۱۷) **تاریخ گیتی گشا**. به تصحیح و مقدمه سعید نفیسی. تهران: اقبال.